

دانشگاه تهران

دانشکده حقوق و علوم سیاسی



پایان نامه جهت دریافت مدرک کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی

موضوع: تکوین مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی نیکولوماکیاوی

استاد راهنما:

دکتر سعید حاجی ناصری

استاد مشاور:

دکتر جهانگیر معینی

استاد داور:

دکتر عبدالرحمن عالم

نگارش: مسعود اعتصامی

پاییز ۱۳۹۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

بحث از متفکر برجسته ای همچون نیکولوماکیاولی همچون رشته‌ی درازی است که تا کنون پایان نداشته است. در این تحقیق سعی شده است برخی وجوه اساسی اندیشه ماکیاولی که در نوشته‌های فارسی (تألیف و ترجمه) مورد بی‌التفاتی قرار گرفته اند مطرح شود. هر چند بسیاری از این مباحث در کتب مفسران غربی جزو بدیهات محسوب می‌شوند. ارائه‌ی چهره‌ای واقعی از ماکیاولی در پس‌پشت سیل اتهامات اخلاقیون و مذهب‌یون به عنوان متفکری که شاید در یکی از بدترین مقاطع تاریخی ایتالیا به لحاظ سیاسی می‌زیسته است کاری دشوار است. با اینحال، ماکیاولی برای « اهل فن » متفکری است که به تعبیر اسپینوزا بایستی وی را فهمید. «فهم ماکیاولی» با زدودن سیل تهمتهایی که اخلاقیون در طول این چند قرن بر چهره وی انداخته اند شاید امکان پذیر باشد.

این تحقیق به عنوان پایان نامه دوره‌ی کارشناسی ارشد، کوشش برای فهم اندیشه ماکیاولی را به عنوان آغاز دوره‌ای که تا کنون تمام جوانب حیات فکری و عملی بخش اعظمی از عالم رادبر گرفته است؛ در سر می‌پرورداند. دوره ای که شناخت آن تا کنون برای «آگاهی تاریخی ما» سده هاست که به عهده تعویق افتاده است. با این حال ماکیاولی همچون «بحر»ی است که در چنین «کوزه‌ی خرد»ی نمی‌توان نهاد و تلاش ما صرفاً کوششی برای مواجهه با این دریای متلاطم اندیشه است.

لازم است در این مقال، از اساتید ارجمند دکتر حاجی ناصری درمقام استاد راهنما و دکتر معینی که با راهنمایی‌هایی خود در این مدت همواره این جانب را در این کوشش همراهی کرده اند تشکر کنم.

فهرست مطالب

| | |
|---|-----|
| چکیده..... | ۴ |
| مقدمه..... | ۵ |
| فصل اول: کلیات..... | ۸ |
| فصل دوم: سکولاریسم ماکیاولی..... | ۱۵ |
| فصل سوم: مبنای اجتماعی قدرت..... | ۵۳ |
| فصل چهارم: طرح نظریه تجدّد و علم سیاست جدید ماکیاولی..... | ۸۶ |
| مؤخره: تاملی در برخی نتایج..... | ۱۰۳ |
| کتابنامه..... | ۱۰۶ |

چکیده

قدرت به عنوان یکی از اساسی ترین مفاهیم سیاسی جهان مدرن عرصه ی تحولات متفاوتی بوده است. تکوین مفهوم قدرت به عنوان هسته سیاست جدید در اندیشه ی ماکیاولی، در انقطاع با الهیات مسیحی و فلسفه ی یونانی، در بافتی از مناسبات سیاسی ایجاد شد که نسبتی با شهر خدای مسیحی و مدینه فاضله افلاطونی نداشت. تامل در باب سیاست، به مثابه عرصه ی تکوین قدرت در چهارچوب تنش میان نیروهای سیاسی در اندیشه ماکیاولی از مهم ترین مباحث سیاست جدید است. قدرت به مثابه رابطه ی میان نیروها، سرشتی را به سیاست می دهد که این راه جدید، گشودن راهی بود که امکان تدوین نظریه آزادی را هموار می کرد. نسبت اقتدار دولت و آزادی شهروندان به عنوان موضوع اساسی اندیشه سیاسی جدید از طریق توضیح اندیشه ماکیاولی در نوع نگاه جدید به قدرت قابل فهم است. این نسبت، در مرحله ی بعد با توضیح مفهوم اراده ی انسان قابل توضیح است که ماکیاولی با طرح مفهوم «ویرتو» و ارائه ی راه هایی برای فائق آمدن بر نیروی «بخت» چنین کوششی را انجام داده است. سرشت پویای سیاست و «پایان دوران سنگوارگی» مفاهیم سیاست، پیامد دیگر اندیشه ماکیاولی است که توضیح این روند راه را برای درک علم سیاست جدید باز می کند. سیاست جدید، بدون تردید تنها یک نقطه ی آغاز دارد و آن نیکولوماکیاولی است.

مقدمه

ماکس وبر در شروع قرن بیستم با درکی که از مقتضیات جهان جدید کسب کرده بود سوال بسیار پراهمیتی را در مورد سرشت اندیشه مدرن و شکل گیری مدرنیته در اروپای باختر فرا نهاد و گفت که آیا امکان دارد مدرنیته در جای دیگری غیر از آنچه که در طی قرون گذشته در آن قسمت از عالم تحقق یافت به وقوع بپیوندد؟ سوال وبر از اینجهت اهمیت دارد که که «امکان» مدرنیته در تمدنهای غیراروپایی را مورد پرسش قرار می دهد و البته خود برای این پرسش، جوابی ارائه نمی دهد. با این حال به نظر می رسد پرسش وبر، ناظر به ادراکی است که از «موقعیت مندی» تفکر و علی الخصوص تفکر جدید حکایت می کند. تجربه ی مدرنیته ی اروپایی بدون شک «یگانه» تجربه ای است که حداقل تا زمان وبر وجود داشت و هر نوع «امکان» دیگری برای این تحول، جز از مجرای درک آن امکان پذیر به نظر نمی رسد. این «امکان» های جدید تجدد در وهله ی اول به نظر می رسد از شناختی ناشی می شود که ساحت های متفاوت علم و تفکر درگیر آنند، به عبارت دیگر وقوع این تحول، درگروه معرفتی است که از مدرنیته بایستی حاصل شود. ماکیاولی بدون شک نخستین متفکری است که بایستی آن را جدید دانست، اما نه چندان که منتسکیو و لاک و روسو را باید دانست. با این حال اولین رگه های تجدد و تضاد با آنچه که قدما به آن اعتقاد داشتند و بر اساس آن عمل می کردند و جهان را تفسیر می کردند، در اندیشه ماکیاولی است. فهم مدرنیته برای تحقق آن، بدین ترتیب

ناگریز از ماکیاولی شروع می شود، هرچند در این فهم تقدم و تأخر وجهی ندارد، با این حال نمی توان براحتی از کنار آن عبور کرد.

ماکیاولی اندیشمندی است که به معنای دقیق کلمه «سیاسی» است. مسأله‌ی اصلی ماکیاولی به نظر دقیقاً سیاست است. درک ماکیاولی از وضعیت عینی و انضمامی زمانه خود از یک طرف و گذار از عناصر تفکر قدیم، ماکیاولی را از هرگونه خیال پردازی و انتزاعی‌گری دور می کند و مسأله‌ی خود را در «وضعیت موجود» متمرکز می کند و در مورد آن بحث می کند. سیاست برای ماکیاولی به مثابه دیانتی است که جز به جای آوردن احکام آن سودای دیگری در سر ندارد. حداقل در گفتارها و شهریار و هنر جنگ ماکیاولی در مورد سیاست بحث می کند و تاریخ برای او ماده‌ای است که از طریق آن تفکرات سیاسی خود را در واقعیت نشان دهد. تأکید بر سیاست و بحث از قدرت و گشودن راه برای تدوین نظریه‌ی آزادی در توضیح اندیشه ماکیاولی قطعاً اساسی است. ماکیاولی متفکر سیاسی رادیکالی است که به گفته‌ی کاسیرر تلاش برای تعدیل کردن اندیشه‌اش به معنای ابطال کردن آن است. ماکیاولی در داوری های خود درباره‌ی اعمال سیاسی بارها در مورد بی تصمیمی و دودلی هشدار می دهد. همه‌ی داوریهای ماکیاولی به این اعتبار سیاسی‌اند و نه اخلاقی. بد گمانی نسبت به ذات انسان، جز جدایی ناپذیر خردمندی سیاسی‌اش بود. بدطینتی انسان را بدین ترتیب بایستی با اعمال خشونت و زور درمان کرد و این کلید فهم رادیکالیسم ماکیاولی که از اوضاع اسفناک وطن خود ناشی می شد، است. در سیاست همه‌ی امور جای خود را عوض می کنند؛ زیبا، زشت و زشت، زیبا می شود.

اهمیت ماکیاولی برای این تحقیق از همین دو جنبه‌ی اساسی است. «مدرنیته» و نسبت آن با جهان قدیم و همچنین بحث از «سیاست» که دریافت جدیدی از مفهوم قدرت را ارائه می دهد و جوهی هستند که در این تحقیق به آنها تأکید شده است. بی شک تأکید بر این دو جنبه از «بافت» خود نمی

تواند جدا باشد. نسبت اندیشه مدرن با مفهوم سکولاریسم با توجه به وضعیت آگاهی تاریخی ما در این توضیح اساسی به نظر می‌رسد. فهم نتایج سکولاریسم به جای خود آن و پذیرش آن نتایج به جای کوشش نظری برای درک این مفهوم از جمله‌ی بدفهمی‌هایی است که می‌تواند «امکان» ما را تا فردای تاریخ به تعویق بیندازد. سکولاریسم به معنایی که در غرب به وقوع پیوست، نسبتی با تفکر مذهبی داشت که به نظر می‌رسید که این نسبت برای مذهب ما بی‌مورد است. ادعای کلیسا برای تدبیر امور عالم و وارد شدن مناسبات دینی در واقعیات دنیوی، مسیری را هموار کرد که در طی قرون، واقعیت سیاسی و دنیوی خود را بر تمام ساحات دینی تحمیل کرد و این وضعیت نیاز به تبیین نظری داشت که توسط فیلسوفان قرون جدید انجام شد. مسیحیت دینی بود که تدبیر آخرت مؤمن را هدف خود قرار داده بود و با وارد شدن در مناسبات دنیوی راه شکست خود را هموار کرد. چرا که منطق دنیا، سنگین‌ترین و اقعیتی است که هیچ حقیقتی را توانایی مبارزه با آن نیست. سکولاریسم به نظر می‌رسد تحولی است که با این تغییر موضع مسیحیت نسبتی دارد و با مناسبات تاریخی ملل دیگر لزوماً هماهنگی ندارد. اما مورد ماکیاولی مثالی است که به خوبی نشان می‌دهد راه غلبه بر دیانت رسمی کلیسایی نه از طریق «قهر» با آن که در وحدتی صورت می‌گیرد که این وحدت می‌تواند راه غلبه سیاست بر دیانت را هموار کند. اما راه ماکیاولی راه ایتالیا و در نهایت تمدن اروپایی است.

کلیات

تعریف مسئله، اهداف و ضرورت تحقیق

انقطاع اندیشه‌ی سیاسی در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی و شکل‌گیری مجموعه‌ی مفاهیم (Concept) نوظهور در ساحت اندیشگانی متفکرین سیاسی بدون شک از مهم‌ترین تحولات فکری تمام دوران تاریخ اندیشه‌ی سیاسی می‌باشد. ماکیاولی موردی است که نشان می‌دهد که چگونه مفهوم قدرت به اساس اندیشه‌ی سیاسی جدید در آغازین روزهای تولدش تبدیل شد. در واقع با ماکیاولی سیاست از «کسب خیر و رسیدن به سعادت» و «رستگاری روح انسان» به وسیله‌ای برای «کسب، حفظ و انتقال قدرت» در حال تبدیل شدن بود. قدرت از یک امر متافیزیکی تبدیل به یک امر زمینی شد و بدین ترتیب میدان مغناطیسی از مفاهیم سیاسی در اطراف مفهوم قدرت شکل گرفتند که شیوه‌ی اندیشیدن متفکرین سیاسی را شکل می‌دادند.

تالی منطقی این سخن تقدم مفهوم قدرت به مفهوم آزادی در اندیشه‌ی سیاسی جدید را نشان می‌دهد، این تقدم در نگاه نخست زمانی و در قدم بعدی چه بسا منطقی است. منطق این تحول و پیامدهای این تقدم در اندیشه‌ی سیاسی جدید اروپا کوششی است که به نظر نگارنده برای درک تاریخ اندیشه سیاسی ناگزیر به نظر می‌رسد، اما قدم اول در این کوشش نظری، تبیین شکل‌گیری مفهوم بنیادین

قدرت در اندیشه‌ی بنیانگذار سیاست جدید می‌باشد که اساس بحث این تحقیق می‌باشد. ماکیاولی به‌درستی دریافته بود که مفاهیم قدیم توان رویارویی با مسائل مستحدثه را ندارند و وحدت ایتالیا و بازگشت اقتدار آن اندیشیدن دیگری و مفاهیم دیگرگونه‌تری را نیازمند است که ادبیات سیاسی قرون وسطی و فلسفه اسکولاستیک عاجز از تولید این مفاهیم هستند.

تفسیر لئو اشتراوس (از موضع مفهوم مخالف) از اندیشه‌ی ماکیاولی به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه اندیشه‌ی ماکیاولی نخستین ضربه‌ی اساسی را بر پیکر اندیشه‌ی سنتی وارد آورد و از ماکیاولی به‌عنوان موج اول تجدد نام می‌برد. موجی که با شکستن آخرین سنگ‌های سنت اندیشه و اندیشه‌ی سنتی مسیر تاریخ اندیشه را یک‌بار برای همیشه به مسیر غیرقابل بازگشت هدایت کرد.

بدین ترتیب تبیین^۱ شکل‌گیری مفهوم^۲ قدرت^۳ در اندیشه‌ی سیاسی نیکولو ماکیاولی^۴ در کوشش دراز

آهنگ فهم^۵ اندیشه‌ی سیاسی جدید اروپا از نخستین تلاش‌های اساسی است

^۱ - erklären

^۲ - Concept

^۳ - Power

^۴ - Niccolo Machiavelli

^۵ - verstehen

سوال و فرضیه تحقیق

سؤال تحقیق:

سؤال اصلی: چگونه مفهوم قدرت به عنوان هسته‌ی اصلی اندیشه‌ی سیاسی جدید توسط ماکیاولی

مطرح شد؟

سؤال فرعی: چه زمینه‌های فکری امکان طرح مفهوم قدرت را توسط ماکیاولی ممکن می‌ساخت؟

فرضیه‌ی تحقیق:

فرضیه‌ی اصلی: بررسی منطق درونی قدرت راه را برای طرح مفهوم زمینی براساس

مبنای اجتماعی قدرت توسط ماکیاولی باز کرد.

فرضیه‌ی فرعی: تحولات فکر کلیسایی و جنبش اصلاح دینی باعث تجدیدنظر در برخی

مبانی اساسی تفکر قرون وسطایی شد.

چارچوب نظری

مفاهیم برآمده از تاریخ هستند، در واقع برای توضیح تحولات و رویدادهای مختلف اندیشمند آن دوره مفاهیمی را ابداع یا برمی‌گزینند و براساس آن به تحلیل آن می‌پردازد، بدین ترتیب مفاهیم یک حالت پسینی (a posteriori) به خود می‌گیرند که از بطن تحولات تاریخی و برای توضیح آن‌ها تولید می‌شوند. این مفاهیم در جایی خود را از منطق تاریخ جدا می‌کنند و منظومه‌ای از مفاهیم شکل می‌گیرد که دیگر از منطق تاریخ پیروی نمی‌کند، بلکه یک منطق مفاهیم شکل می‌گیرد که نگاه اندیشمند به تحولات و تحلیل آن‌ها را جریان می‌بخشد، در این حالت مفاهیم دیگر حالت پسینی ندارند، بلکه حالت پیشینی (a priori) دارند و برای توضیح تحولات از آنها استفاده می‌شود. این مقولات نظری (category) که در ابتدا برآمده از تاریخ بودند اکنون به مثابه شابلونی عمل می‌کنند که متفکر از طریق آن‌ها رویدادها را تبیین یا تفسیر می‌کند.

بدین ترتیب در این چارچوب، متن (text) اهمیت پیدا می‌کند، چرا که متن جایی است که مفاهیم در درون آن توضیح داده می‌شوند و اساساً متن کوشش نظری برای توضیح و یا ایجاد مفاهیم است. بنابراین متن‌گرایی (textualism) به شیوه‌ی پرورش مفاهیم و ایده‌ها (ideas) در تاریخ اندیشه می‌پردازد و تأثیر مفاهیم را در تاریخ اندیشه توضیح می‌دهد. متن‌گرایی از یک طرف در برابر زمینه‌گرایی (contextualism) مطرح می‌شود. تأکید بر «بافت» در مقابل متن به تمامی عوامل محیطی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد که در شکل‌گیری یک اندیشه تأثیر می‌گذارند. متفکر در روش زمینه‌گرایانه مفاهیم را از محیط خود می‌گیرد و اندیشه در این حالت هم زمانمند و هم مکانمند

می‌شود. در این روش در شکل‌گیری اندیشه بایستی به بررسی جامعه‌شناسانه عوامل شکل‌گیری ایده در ذهن مولف پرداخت. جامعه‌شناسی شناخت به عنوان تبلور روش زمینه‌گرایانه، تفکر را اساساً امری اجتماعی می‌داند و تحول مفاهیم از این منظر وجهی ندارد. ایده امری برساخته اجتماع است و در توضیح اندیشه مولف بایستی به زمینه اجتماعی شکل‌گیری ایده‌ها پرداخت. ایده در توضیح تاریخ و تفسیر واقعیت به کار می‌رود و نمی‌توان آن را مقدم بر تحول تاریخی دانست. در اینجا با ایده‌های بی‌زمان مواجه نیستیم، بلکه این «بافت» است که در درون آن «متن» شکل می‌گیرد و به دنبال حقیقت متن نمی‌توان بود. «حقیقت» در این روش یا قابل یافتن نیست و یا اینکه اساساً وجود ندارد. معرفت بشری حاصل ارتباط «امر اجتماعی» و شناخت است و این دو از یکدیگر جدا نیستند. خود ایده‌ها نیستند که اهمیت دارند بلکه «معناداری» ایده‌ها محل بحث است. نیروهای اجتماعی نه به عنوان نیروهای محدودکننده، بلکه در ارتباط با دانش و چگونگی شکل‌گیری دانش مطرح می‌شوند و دانش دیگر امری انتزاعی و متافیزیک نیست، بلکه موقعیت‌مند و در ارتباط با نیروهای اجتماعی مطرح است. «باور» در این حالت به جای تئوری حقیقت می‌نشیند و چگونگی نهادمند شدن آن مورد توجه است. این دیدگاه در نهایت تئوری و چهارچوب شگل‌گیری تئوری را خلط می‌کند و مرز بین جامعه‌شناسی و فلسفه را به هم می‌ریزد که در آن نه فلسفه امری صرفاً انتزاعی است و نه جامعه‌شناسی امری صرفاً انضمامی.

در طرف دیگر روش اسکینر در بررسی اندیشه ماکیاولی قرار دارد. وی از روش هرمنوتیک استفاده می‌کند و در عین حال این روش را با زمینه‌گرایی پیوند می‌زند. خود اسکینر این روش را در خصوص اندیشه سیاسی ماکیاولی و هابز و ارتباط آن با زمینه‌های اجتماعی و سیاسی ایشان تطبیق نموده است. اسکینر در یکی از نوشته‌های پراهمیت خود استدلال می‌نماید که فرایندهای متن‌گرا و زمینه‌گرای موجود نابسندیده بوده و کار دقیق‌تری نیاز است. در روش پنج مرحله‌ای اسکینر در وهله

نخست بایستی گفت که افق و گرایش کلی کار اسکینر با پیروی از روش ویتگنشتاین شکل گرفته است. زبان تکثری از ابزارهای مشترک بین‌الذهانی برای اهداف مختلف است، با وجود این در آنتنها برخی از عناصر در معرض نقد ذهنی، تغییر و تحول در هر زمان می‌باشد. دلیل این امر بدین خاطر است که زبان چنان عمیق در کنش انسانی تنیده شده است که کل حاصل یعنی زبان و شیوه‌های کنش زمینه‌هایی را فراهم می‌سازد که در پرتو آن نقد و تحول صورت می‌پذیرد. در کنش زبانی نویسنده در سخن‌گفتن یا نوشتن کلمات و استدلالها در حال انجام کاری است و این کار را با منظور قصد شده‌ای انجام می‌دهد. فهم نکته یا «بار» استدلال نویسنده در فهم نوشته اهمیت دارد. کنش زبانی در این رویکرد یک کنش هنجاری است. پس از آن قرارداد متن در زمینه عمل آن مطرح می‌شود، یعنی فعالیت سیاسی مساله‌انگیز یا خصیصه‌های جامعه‌ای که مولف آن را خطاب قرار می‌دهد و متن پاسخی به آن است. اسکینر معتقد است که در ارائه پاسخ به مسائل مربوط به مباحثه ایدئولوژیک، نظریه پرداز سیاسی به معضلات سیاسی زمانه واکنش نشان می‌دهد. در این حالت از متنی که کمک می‌نماید نکته سیاسی را در زمینه عملی آن قرار دهیم، لزوماً بر نمی‌آید که این نکته آنچیزی است که مولف در هنگام نوشتن در نظر داشته است، بلکه چنین استنتاجی می‌بایست با مجموعه شواهد تاریخی مختلف تایید شود. در مرحله بعد هنگامی که مفهوم ایدئولوژی متشکل از هنجارها به عنوان ابزاری برای فهم نکته متن تشکیل دهنده آن مطرح می‌شود، اسکینر توجه خود را به خود ایدئولوژی‌ها معطوف داشت. در مرحله چهارم اسکینر با تمسک به نظریه گرامشی اظهار می‌دارد اساساً هر جامعه‌ای از طریق تصرف در مجموعه اصطلاحات خود است که به ایجاد یا تغییر هویت اخلاقی خود توفیق می‌یابد. تصرف در هنجارهای ایدئولوژی حاکم مستلزم تغییر در هنجارهای حاکم بر معنا، دلالت یا ظرفیت کنش کلامی برخی از این اصطلاحات تجویزی است. در نهایت اینکه در رهیافت اسکینر گسترش و بسط یک نوآوری مفهومی از لحاظ ایدئولوژیک تا حدودی محصول

چگونگی تطبیق یافتن آن با دیگر مکاتب فکری موجود است. عامل دیگر توانایی ایدئولوگها در کنترل ابزارهای ترویج افکار، همانند دانشگاه، کلیسا و در قرن شانزدهم مطبوعات چاپی بود. اما عامل مهم تحول کلان هم در اندیشه و هم در عمل، چینش ناپایدار روابط قدرت است که زمینه عملی را تشکیل می‌دهد و مناقشات ایدئولوژیک نمود آن می‌باشد.

در روش متن‌گرایانه، در مقابل، متن استقلالی دارد و مفاهیم در درون متن مورد بررسی قرار می‌گیرند. نیات مولف و هدف اندیشمند اهمیت پیدا می‌کند و سه عنصر اساسی چنین روشی عبارت است از نیات مولف، استقلال مولف و چهارچوب متن. مساله اصلی در متن‌گرایی «عقلانیت مولف» است. در این روش دو شکل عمده وجود دارد که در شکل نخست اصالت با متن است و متن در واقع یک چیز خواندنی است و در شکل دوم اصالت با خواننده است و نه با مولف. مساله اصلی برای یک متن‌گرا «متن برای خود»¹ است و مولف در مقام دانا است و عقل‌گرایی در مورد مولف پذیرفته می‌شود. متن جایی است که ایده در آن متبلور می‌شود و در بررسی تحول مفاهیم بایستی به بررسی متونی که مفاهیم در آن شکل گرفته‌اند پرداخت.

با وجود این تفاسیر به نظر می‌رسد «روش» اساساً قابل جدایی از معرفت نیست و هر کوششی برای تبیین معرفت نمی‌تواند از روش خود جدا باشد. هیچ روشی از فلسفه‌ای زیرین که زاینده آن است بی‌نیاز نیست، و اساساً هر روش که دستوری است عملی، از قوانین نظری که توصیف‌هایی عملی یا فلسفی اند مایه می‌گیرد. تاریخ اندیشه بر این عقیده است تاریخ را باید از دل ایده‌ها شناخت و این پیش‌فرض را می‌پذیرد که روح حاکم بر تاریخ، روح ایده‌هاست.

بدین سبب در این تحقیق بر اساس موضوع بحث و بنا به فراخور بحث از روش متن‌گرایانه استفاده شده است. تاکید بر مفهوم قدرت و تلاش ماکیاوولی برای رهایی از نظم فکری گذشته، به نظر می‌رسد

¹ .text as such

با برجسته کردن برخی مفاهیم اساسی در اندیشه ماکیاولی قابل توضیح باشد. از طرف دیگر ماکیاولی اندیشمندی است که به جرات می توان گفت کلمات و مواد اندیشه خود را با دقت تمام در کنار یکدیگر قرار داده است و این مساله از یک طرف از ذکاوت ماکیاولی و از طرف دیگر از درک ماکیاولی از وضعیت «میان» خود ناشی می شود که این امر دقت ماکیاولی را برای انتخاب یا برجسته کردن مفاهیم جدید موجب شده است.

بدین سان تلاش ما در این تحقیق اساساً نظری است، بدین گونه که توضیح منطق قدرت (در معنای جدید و بعد از قرون میانه) و طرح آن در اندیشه سیاسی ماکیاولی براساس نوشته های اساسی ماکیاولی در این زمینه کوششی است که سودای آن را در سر می پرورانیم.

این که چگونه قدرت به عنوان مهم ترین مفهوم اندیشه ی سیاسی جدید در دوران تأسیس آن شکل گرفت و به عبارتی تأسیس اندیشه سیاسی جدید با توضیح مفهوم قدرت و چگونگی حفظ و نگهداری آن صورت گرفت که بدون شک ماکیاولی اولین و از مهم ترین اندیشمندان در این زمینه بود.

پیشینه تحقیق

هرچند ماکیاولی از مهم‌ترین و نخستین متفکران سیاسی دوران جدید می‌باشد، با این حال منابع و تفاسیر معتبری که در زبان فارسی (تألیف یا ترجمه) در مورد وی وجود داشته باشد انگشت‌شمار است. تفسیر کوئیتین اسکینر در کتاب «ماکیاولی» تقریباً تنها موردی است که در بین آثار ترجمه شده قابل بررسی دقیق می‌باشد. اسکینر در این کتاب با روش‌شناسی خاص خود (هرمنوتیک قصد) به بررسی برخی وجوه اساسی اندیشه ماکیاولی پرداخته و به ایضاح چگونگی شکل‌گیری برخی مفاهیم اصلی همت کرده است. از آنجایی که کوشش اسکینر از روش‌شناسی خاصی بهره می‌برد و این تحقیق اساساً در چارچوب «تاریخ مفاهیم» می‌گنجد، تفاوت روش شناختی عنصر ممیز این تحقیق با کتاب اسکینر است.

در بین آثار تألیفی در زبان فارسی نیز کتاب «جدال قدیم و جدید» نوشته سید جواد طباطبایی از مهم‌ترین نوشته‌هایی است که در این زمینه وجود دارد، البته در این کتاب تنها یک فصل به ماکیاولی (آن هم نه به‌طور کامل بلکه ذیل عنوان: جمهوری‌خواهی جدید) اختصاص دارد که اثر مستقلی در مورد ماکیاولی (به‌صورت یک مجلد) محسوب نمی‌شود. تأکید نویسنده بر مفهوم جمهوری‌خواهی تفاوت آن را با این تحقیق که بر مفهوم قدرت تأکید دارد نشان می‌دهد.

همچنین کتاب «فلسفه سیاسی چیست» اثر لئو اشتراوس که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است (عنوان کتاب از مترجم کتاب است) از موضع مخالفت با اندیشه‌ی تجدد به توضیح برخی از وجوه بسیار اساسی اندیشه ماکیاولی که منجر به زمینی دیدن سیاست (و قدرت) شد می‌پردازد که ناگفته پیداست که موضع بنیادین اشتراوس (سنت‌گرایی) تفاوت کار ما را با آن نشان می‌دهد.

همچنین است بسیاری از کتب تاریخ اندیشه‌های سیاسی که در اکثر آنها فصلی مستقلاً به اندیشه ماکیاولی اختصاص دارد. از آنجا که بسیاری از این کتب از منظر «تاریخ اندیشه‌ها» و نه «تاریخ اندیشه» به بررسی متفکرین پرداخته‌اند تفاوت اساسی با این تحقیق دارند. در «تاریخ اندیشه‌ها» . به توصیف و بررسی افکار یک اندیشمند پرداخته می‌شود و صرفاً بیان و توضیح آنچه که (به‌عنوان مثال) ماکیاولی گفته است. در حالی که سعی ما در توضیح دادن پیامدهای اندیشه‌ی ماکیاولی در تاریخ اندیشه است.

در بین آثار لاتین نیز می‌توان از کتاب «The Machiavellian Moment» نوشته‌ی

J.G.A.Pocock نام برد که اثری بسیار ارزشمند در مورد ماکیاولی است. توضیح مولف در

شکل‌گیری یکی از مهم‌ترین «دقایق» اندیشه‌ی سیاسی و گسست از اندیشه‌ی قدیم برای شناخت

ماکیاولی بسیار اساسی است، با این حال غرض ما نه توضیح اندیشه‌ی ماکیاولی، بلکه تکوین مفهوم

قدرت در اندیشه‌ی سیاسی جدید می‌باشد که ماکیاولی قطعاً از مهم‌ترین اندیشمندان در این زمینه است.

فصل دوم:

سکولاریسم ماکیاولی

هر کشوری که در آن ترس از خداوند وجود نداشته باشد،

باید نابود شود، مگر آن که ترس از شهریار جانشین آن شود.^۱

دیر زمانی بود که مفاهیم کلیسایی آخرین رمق‌های خود برای تبیین امور عالم و آنچه که در واقعیت جریان داشت را از دست داده بودند. تا زمان برآمدن نیکولوماکیاولی^۲ در جنوب اروپا جدال‌های کلامی و سیاسی راه‌های هرچند باریکی برای برخی مفاهیم نوآیین گشوده بودند. ماکیاولی از آن دوره‌ای است که در حد وسط دو جهان (فکری) قرار دارد. نقطه‌ی خاکستری رنگی که از مهم‌ترین نقاط تاریخ اندیشه سیاسی به شمار می‌رود. از یک طرف ماکیاولی نه چندان مدرن بود، چنان‌که در مورد لاک و روسو و می‌توان گفت، از طرف دیگر نه در حصار مفاهیم گذشته و دنیای قدیم. این جهان جدید و این موفقیت «میانه» واژگان و ادبیاتی متفاوت از گذشته را می‌طلبید.^۳

^۱ -Niccolo Machiavelli, Discourses on Livy, P. 35

^۲ NICCOLO MACHIAVELLI (3 May 1469-21 June 1527)

^۳ - در مورد ادبیات ماکیاولی اشاراتی خواهیم کرد.